

کشتار در مازندران. یادمان فاجعه ملی

کاوه بنایی



اخبار روز: www.akhbar-rooz.com
پنجشنبه ۱۷ مرداد ۱۳۹۲ - ۸ اوت ۲۰۱۳

...بشت چشم بند زندگی کردن و تصویری از فضای بیرون را در درون ترسیم نمودن , به قدرت تخیل و روحیه زندانی ارتباط پیدا می کند. متهم می شوی به انواع که میدانی نه انجام داده ای و نه خواهی داد. اما آنها سعی دارند با ایجاد حفره ای در ذهن و درون ات , تا به آنچه دست نیافتنی ست , دست یابند. این تو هستی که در تاریکی مطلق , برایشان چراغ نیافرزی , بلد و راهنمایشان نگردی! حتی المقدور تحت فشارهای طولانی به واحه هائی تو را می کشانند که , دست های بی شماری را می بینی و شناخت از آن نشانه ها داری که , راهنمای آنان در پیشروی به هزار توی درونت گردیده اند. با این همه , آن شکسته ها را هم باید بتوانی در این مرحله از دست دژخیمان رهائی بخشی. با قبول آن نشانه ها و حذف آن و دوری گزیدن از مسیرهای گشوده شده , مسیری دیگر و غیر قابل دسترسی را باز نمائی که این بار مستلزم تحمل فشار بیشتری خواهی بود.
اینجا کارخانه "آدم" سازی است.

آنها در حال تولید تو هستند. می خواهند "آدم" شان گردی! تو باید تولیدات شان را به ضایعات مبدل کنی. بستر پیشروی آنها به درون ات , با کمک تو انجام می گیرد. تو نخواهی , آنان نمی توانند به این مهم دست یابند. مگر که قالبی از آنان را در خود پذیرفته باشی و به موازات آنچه می خواهند , با آنان , درب های درونت را بگشائی. دیگر آن نیستی که , بوده ای! اراده نقش دوم را در تو بازی می کند, شده ای "مترس" آنها.....
[آنها از زندانیان نادم و همکاریشان با تیم های وزارت اطلاعات به "شاخ طلانی" ها دست یافتند و از آن روز به بعد , دیگر کسی آن یاران جدا گشته را ندید.]

تابستان ۶۸, یکسال پس از شروع کشتار زندانیان سیاسی در زندانهای ایران, در حیاط هواخوری بند ۸ انفرادی

زندان ساری، با زندانیان عادی، هم بند هستیم. هنگام بازی فوتبال توپ قل می خورد و به سمت ساختمان حمام زندان روانه می شود. برای آوردن توپ می روم. زنی که بچه حمام بر سر و دست کودکی را در دست دارد، توپ را با پا، متوقف میکند، هنگام برداشتن توپ به زبان مازندرانی می گوید: (۳۸ تا پتو خونی بشوئستی، وشون ۳۸ نفر ببینه!...) ۳۸ پتو خونی شستیم. آنها ۳۸ نفر بودند. فرصت سؤال نیست. برمی گردم. این دومین بار است در انفرادی بند ۸ زندان ساری بسر می بریم.

بار اول پس از کشتار تابستانی، در اواخر پائیز ۶۷ از زندان عباس آباد به شهر به زندان ساری منتقل شده، پس از یک هفته در سلول انفرادی بند ۷ که، با هم در دو قسمت نگهداری می شدیم، به بند ۸ انفرادی منتقل گشتیم. بند ۸ انفرادی ساختمانی یک طبقه با سقف قیر گونی، سالی تلوار مانند که راهروباریکی در یک سمت، سلول ها را بهم مرتبط می کرد. سلول ۱ و ۲ مخصوص اعدام که "شب مانی" انجام می گرفت تا روز بعد حکم اجراء شود. مابقی سلول ها دو یا سه نفره و گاه، تک نفره زندانیان عادی و سیاسی را در خود جای می داد. همه جا شایعه بود که رژیم قصد دارد زندان ها را متمرکز کند و از پراکندگی و بحران زندانیان سیاسی پس از کشتار تابستان ۶۷ بکاهد. هیچ چیزی نشان دیگری در خود نداشت. هنوز از بُعد فاجعه خبر دار نبودیم. تا اینکه به بند عمومی ۶ و ۵ زندان ساری منتقل شدیم.

در بند عمومی ۶ بسیاری از رفقا و دوستان را پس از سالها دیدیم. همه گروهها با هم بودیم. هشدار ها و تذکرات رفقا نسبت به توابعین، دیگر کارساز نبود. غلت می خوردیم و با هم زندگی می کردیم. در یک جمع وسیع تر بالطبع اخبار بیشتری ردو بدل می شود. چه از ملاقاتی ها، چه از طرف بازوها و ماموران زندانها و زندانبانان، اولین بار در انفرادی زندان عباس آباد، توسط بازجوییم از کشتار در زندان ها مطلع شدم.

به شهر شهر کوچکی است. دوران وقایع دهه ۶۰، چهل هزار نفر جمعیت داشت. فعالیت دادگاههای انقلاب اسلامی، با هدایت احمد توکل (ایرج)، پس از ۲۲ بهمن ۵۷ کلید زده شد. ۳ بار دعوت نامه از دادستانی دادگاه انقلاب اسلامی به شهر در سال ۵۸ دریافت کردم و علیه ساواکی ها و خبر چین های مرتبط به آنها، در سالن استادیوم ورزشی غلامرضا تختی شهر که، علنی برگزار می شد شرکت کردم. سپس، آقای احمد توکل با آوردن حجت الاسلام ایمانی، حاکم شرع و دادستان خوشخو از گیلان، دادگاههای انقلاب اسلامی را ارتقا بخشیدند و کشتار شروع شد. این روند، تا سال ۶۳ بی وقفه ادامه داشت. آن تخم کینه ای را که آیت الله خمینی، در سرتاسر میهن پراکند، کمتر از ۳ سال بدل به جهنمی گردید که، در ستادن جان از همسایه های دیوار به دیوار، همکلاسی ها و همشهری های خود، گوی سبقت را از هم می ربودند.

انفرادی و دیوار نوشته های بازمانده حکایت از روزهای تلخی می کند که جانگداز طی شد. یکی از زندانبانان (کلید دار) آشناست. قبلا در کارهای ساختمانی در شهر، کنار هم کار می کردیم با پوشیدن لباس خاکی رنگ بسیج و بدست گرفتن تفنگ ورها کردن بیل، به خدمت اسلام آتشین در آمده بود، تنه درخت قطع شده نیم سوخته ای را در حیاط هوا خوری زندان عباس آباد، نشانم می دهد و می گوید: این گنده اگر زبان داشت نام شان را می گفت، چندین و چند زندانی مجاهد را به این درخت بستند و تیر باران کردند. امروز قطعا از ان گنده درخت، نشانی نیست!

این شهر چهره مهیب اش را در رابطه با جوانان از هر نوع اش نشان داد. چه جوانانی که از فاصله ۲۰۰۰ کیلومتری با سلام صلوات، راهی جبهه های جنگ می گشتند و اندک زمانی بعد، کاروانهای سهمیه بندی شده در بهشت فاطمه ها پیاده شان می کرد، چه جوانانی که راه دیگری برگزیدند و آتش تنور انقلاب را با قامت خود شعله دادند. گرداندگان زندان ها را هم در این شهر و دیگر شهر های مازندران را همین جوانان تشکیل می دادند که، دوران استراحت و آماده باش دور از جنگ را سپری می کردند. خشونتی که در رفتارشان نسبت به زندانیان سیاسی موج می زد ناشی از حیات متناقض شان در جبهه های جنگ که، روزانه شاهد متلاشی شدن دوستان و همقطار هایشان بودند، سرچشمه می گرفت. وقتی به پشت جبهه ها می آمدند و در زندانها به عنوان زندانبان و

نگهبان و.... بکار گمارده می شدند، نمی توانستند رفتاری جز این داشته باشند. در زندان شهر "کردکوی" جانبازی روی ویلچر، یک دست شلاق و دست دیگر اسلحه کمری وارد بند زندان می شد و زندانیان را زیر انواع فشارهای جسمی و روحی قرار می داد. آنها گواهی از شرایط خاص حیات خویش می گرفتند و هیچ نیروئی توان جلوگیری از آن وضعیت را نداشت.

در زندان عباس آباد بهشهر، حتی پس از محاکمه و دریافت حکم، بازجوئی ها پایانی نداشت. به هر وسیله ای مجددا چشم بند و بازجوئی و همیشه احساس می کردی بازداشتی اداره اطلاعات هستی و این دوران تمام نخواهد شد، در این زمان هم که به انفرادی فرستاده شدم، فکر می کردم ادامه همان روش هاست. با قطع ملاقات و اعتراض هایم، به حال خود رهایم کردند. سلول انفرادی شماره ۶ که قبل از من، زندانی های "ترک اعتیاد" را قرار داده بودند و آنان به شدیدترین وجهی بی هیچ مراقبتی، دوران "ترک اجباری" را بدون امکانات طی می کردند و با عدم اختیار از کنترل شکم روی هایشان، پتو های سلول رالوده کرده و بوی تعفن در سلول آزار می داد. به اعتراض ها توجه نمی کردند. شپش بیداد می کرد و با هجوم اولیه شان، تمام بدنم را فرا گرفتند. استفاده از دستشویی در بیرون سلول همراه با نگهبان توام بود، آنهم زمانی که خود بخوانند. روی پنجره مشرف به محوطه پشت ساختمان زندان هم پتو انداخته بودند و از عصر تا صبح، نگهبان شب داشت. از سایر زندانیان هیچ اطلاعی نداشتیم. گاهی، هنگام ملاقت رفتن شان و هوا خوری های آنها صدا هائی می شنیدیم اما، مفهوم نبود. این وضعیت همرا با بازجوئی ها همراه بود. اسامی را نام می بردند که اصلا برایم آشنا نبود و هرگز نشنیده بودم. مدام اعتراض می کردم که حکم دارم برای چه به انفرادی آمده ام. آنها هم نظر قاضی را عنوان نموده و تهدید می کردند، این وضعیت ادامه داشت. اواخر مردادماه، صداهائی از سلول شماره ۷ انفرادی که مجاور سلول من بود شنیدیم. آن صدا ها برایم آشنا بود، با آنها سالیان سال، از زمانهای دور خاطره داشتیم. اما نمی توانستم با آنان حرف بزنم. عصر وقت شام، آنها را آوردند. اواخر مرداد تقریباً ۲۵ مرداد ماه بود، چراکه دو هفته از زمان انفرادی ام گذشته بود و صبح زود آنها را بردند.

در زندان عباس آباد، گوش ها، جای چشمها، کار می کرد. صدای لندروربازجوهای اداره اطلاعات، جیب لندکروز نگهبانی و سرویس غذای زندان، موتور زندانبانان و.... همه را می توانستی در داخل سلول تشخیص دهی، ان روز صبح زود ماشین های زیادی آمدند. دو نفر آشنا را با خود بردند. یک شب بیشتر در عباس آباد نماندند. این وضع ادامه داشت که ماه مهر، تولد بچه یکی از زندانی ها، نگهبان شیرینی آورد. این حرکت مثبت بود، و من انرژی گرفتم. ادامه این وضعیت را نمی دانستم به کجا می کشد. ملاقاتم قطع و در بیخبری رها گشته بودم. هر از چند گاهی بازجوها به زندان که می آمدند مجدداً بازجوئی می شدم، از برادر بزرگم که هنوز دستگیر نشده بود با نشانه هائی که به دست آورده بودند پرسش می کردند. نزدیک به دو سال بود در زندان بسر برده بودم و پرسش هایشان بی اعتبار بود، اما با سخت سری امکانات او را در تهران می خواستند. یک برادر و خواهر کوچکترم در زندان عباس آباد بودند که، فقط یکبار ملاقات شان کردم. از وضعیت آنها هم بی اطلاع بودم.

تنهائی و دور از هر ارتباطی، انسان را ذهنی بار می آورد. نزد خود هیچ موضوع قابل قبولی برای انفرادی نداشتیم. سئوالاتی هم که می کردند خارج از نیروهای داخل زندان بود. اوایل مردادماه دو تن از زندانی ها، مدت ۲ هفته غیب شان زد. احساس این بود که، برای تطبیق اطلاعات و شناسائی این کار انجام گرفته باشد. زندان و محیط بسته، فکر، آدم رابه هر سو می برد تا روزی که توسط بازجو ها در سلول انفرادی مطلع شدم. اصلا به فکرم خطور نمی کرد قضایا چیست؟ پس از آن ملاقات من، آزاد شد. در ملاقات متوجه اعدام شان شدم. مراسم یاد بود "گلعلی آتیک" در منزل پدری شان و منزل ما (مادر همسر، عمه جانباخته) که مجاور هم بود برگزار گردید. در همان زمان با خانواده ام تماس می گرفتند و خواهان شناسنامه و ایجاد جو روانی و آدرس مرا در سرد خانه بیمارستان شهر را می دادند. دو سه روز بعد به سلول در بسته سابق بازگشتم که، مقارن شد با اطلاعاتی که بازجوها از اعدام ها ارائه دادند و بازجوئی جمعی (اواخر آذرماه) و پرسش مستقیم از همه نسبت به اعدام ها انجام گرفت. هر یک از زندانیان با

وضعیتی که داشت نظر خود را داد. چند روز بعد به زندان ساری منتقل شدیم. این تاریخ در زندان عباس آباد تنها ۵ تن از زندانیان مجاهد باقی ماندند که با عفو آیت الله خمینی در ۲۲ بهمن ۶۷ آزاد شدند.

شاهدان روزهای انتخاب از میان زندانیان سیاسی، برای هیئت مرگ در زندان ساری؛ [زندانی سیاسی، (خ.گ) اظهار می دارد که مدت ۴ ماه ملاقات ها قطع و حتی هوا خوری را هم از زندانیان دریغ کردند. خانواده ها روزهای ملاقات می آمدند اما موفق نمی شدند با عزیزانشان ملاقات کنند. در این زمان زندان ساری ۱۰۵ زندانی سیاسی در ۳ بند داشت یک توابی را از زندان چالوس به عنوان تبعیدی آورده بودن تا در میان زندانیان به جستجوی افراد تاثیر گذار و محرک بپردازد. (در رابطه با اعتمادی که به شاهد کرده بود موضوع را مطرح می کند.) شاهد به بچه های مجاهدین هشدار می دهد اما آنها توجه نمی کنند. پس از مدتی همه زندانیان را به بند جوانان منتقل می کنند. از بین ۱۰۵ زندانی ۳۵ نفر را جدا می کنند و با خود می برند. آن تواب هم مقارن با رفتن زندانیان دست چین شده، از زندان ساری منتقل می شود، به کجا، هیچ کس نفهمید.]

شاهد دوم: [زندانی سیاسی (ت.ب.ص)... در این ایام ما در قرنطینه کامل بودیم. تا آخرین لحظه بصورت موثق اطلاع نداشتیم. بعد آمار زندانی های اعدام شده را، زندانیان زن بند سیاسی نقل کردند. پتو های خونی جانبختگان پس از تیرباران که، با وانت به بند زنان عادی منتقل کرده و آنها را وادار به شستن پتو ها نمودند. بوی خون مانده پتو ها، در فضا زندان زنان پیچیده بود. یکی از زندانیان سیاسی زن که با شوهرش (مجاهد، حسین عقیل) هفته یکبار در سلول انفرادی ملاقات داشت در این زمان باردار و وضع حمل کرده بود. شوهرش جزو اعدام شدگان بود. کودک تازه متولد شده در بند زندانیان سیاسی زن تا آمدن مادر از درمانگاه زندان بدون هیچ امکاناتی نگهداری می شد. همین موضوع اعتراض زنان زندانی را دامن می زد. همه ی اعدام شدگان زندان ساری را مجاهدین تشکیل می دادند. آنان بسیار متشکل و بین بندهای عمومی و انفرادی نفوذ داشتند. بازجوها، توسط توابین در بین شان به نیروهای مورد نظر دست یافتند و ۳۵ نفرشان را با خود بردند.]

ما وقتی به بند ۶ عمومی منتقل شدیم، هنوز دو تواب بین زندانیان حضور داشتند. کما بیش آمار ها شبیه به هم بود. هنوز یک ماه به بند عمومی منتقل نشده بودیم که خبر عفو زندانیان سیاسی از جانب آیت الله خمینی در زندان پیچید. قبل از آن بازجویی هائی مبنی بر دادن مصاحبه صوتی یا تصویری مطرح شد و یک پرسش نامه راجع به نامه آیت الله خمینی به گورباچف، که زندانی ها سیاسی هر یک با گرایشات مختلف بر خورد کردند.

روز ۲۲ بهمن اولین سری مشمولین عفو آزاد شدند. مرحله دوم یک هفته بعد ۲۹ بهمن انجام شد. تقریباً همه آزاد شدند. ماندیم ۴ نفر، یک مجاهد که از زمان کودکی در زندان بود و هشتمین سال حبس خود را می گذاراند و ۳ فدائی اکثریت. بعد از یک روز ما ۴ نفر را به انفرادی بند ۸ منتقل کردند.

در انفرادی بند ۸ خبر دار شدیم که بند ۳ نظامی ها چند زندانی در رابطه با حمله مجاهدین بسر می برند. در انفرادی بند ۸ یک نفر بود که، مقارن با حمله مجاهدین در سر مرز دستگیر شده بود که او را در تمام زندانهای کشور، برای شناسائی مجاهدین گردانده بودند. او از زندگی در خارج از کشور خسته شده بود و با قبول هر خطری به داخل آمده بود. تا اینکه همه ی ما را به بند ۳ نظامی منتقل کردند. در این زمان زندانی مجاهد که با ما از بند ۶ به انفرادی بند ۸ منتقل شده بود، از زندان، با دادن تعهد آزاد شد.

تسویه خونین در زندان های مازندران فقط محدود به تابستان ۶۷ نبود. کشتار تا پایان سال ۶۷ هم ادامه داشت. در زندان های آمل و گرگان و بابل پس از باصلاح پاکسازی، همچنان اعدام با شیوه، "دار زدن" و "تیرباران" انجام می گرفت. شهر چالوس یکی از مراکز استقرار هیئت مرگ و برنامه ریزی در زمینه تسویه و کشتار زندانها بود. بهشهر، گورستان بهشت فاطمه، مدخل ورودی سمت چپ، پس از میدانی که نماز میّت برای مرده ها می خوانند ۵ خاک پشته، حکایت از دفن ۵ جانبخته می کند. شواهد و اظهارات متعدد حاکی از تاریخ ۲۵ مردادماه ۶۷ به بعد

است.

۱- محمد اسماعیل کرد جزی... اعدام در ساری

۲- محمد رضا کرد رستمی... اعدام در ساری

۳- مجتبی جهان اعدام در بهشهر

۴-.....

۵-.....

در رابطه با دو جانبخته در زمان خاکسپاری نام برده نمی شود. مشابه کارهایی که از تیم های عملیات تیرباران و دفن جانبختگان در استانها و شهرستانها انجام گرفته با حضور معتمدین شهر, نقل قولی از احمد توکی(ایرج) در مراسم "شب های آبگوشت خوری" ایشان در شهر بهشهر که صراحتاً انتقام از خانواده "لامعی" را به زبان می آورد, حکایت می کند.. دوجان باخته چپ بهشهر در کشتار تابستان ۶۷ متعلق به حزب توده ایران بودند. آمارها از بین شاهدین و دیگر نیروها و نقل قول ها بین ۳۵ و ۳۸ زندانی نوسان دارد. زنان زندانی عادی با اطمینان از شستن ۳۸ پتو سخن می گویند. حلقه گمشده ۳ زندانی تیرباران در ساری, یک نفر "مجاهد مجتبی جهان" و دو تن دیگر نامشخص است. به خانواده جانبختگان, حسین لامعی و گلعلی آتیک اواسط آذر ماه ساک سیاه را در اوین تحویل دادند. مقارن اعدام ها اولیه در زندان ساری, اواخر مردادماه و شهریور ماه, در " زندان اوین" بسیاری از زندانیان را به انفرادی منتقل کردند و با عریان کردنشان, به آنها تذکر دادند کسانی که شهرستانی هستند نام شان و نام شهرستان را با مازیک روی بدن خود بنویسند! آیا شهرستانی ها را به شهرستان منتقل کردند؟ چرا که در اغلب استانها و شهرستانها, آنها با کمی تاخیر, برنامه ی کشتار زندانیان سیاسی را نهادینه کردند.

نمی توان فقط تاکید به حمله مجاهدین موسوم به " فروغ جاودان" در تاریخ ۳ مرداد کشتار تابستان ۶۷ را عنوان کرد. چرا که در تاریخ ۵ مرداد, در دست ۴۸ ساعت بعد نیروهای جمهوری اسلامی بر اوضاع مسلط شد و قضیه خاتمه یافت. دستگیر شده های عملیات مرصاد که از سربازان وظیفه در منطقه بودند و با اتهام کمک به مجاهدین در زندان ساری بسر می بردند, آنها هم همین نظر را داشتند. این گروه, بعد از ما از زندان ساری, آزاد شدند و با اینکه در منطقه جنگی دستگیر شده بودند, حساسیت ویژه نسبت به آنها وجود نداشت.

بهار و تابستان ۶۶ در زندان اوین, از زندانیان مصاحبه های صوتی و تصویری تهیه می شد. اکثریت زندانیان در بندها در این تاریخ را دستگیری های سال ۶۵ سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) شامل می شد و بچه ها تن به مصاحبه نمی دادند. یک نظر معتقد است از این تاریخ آنها, اقدام به دسته بندی و تهیه لیست اولیه نمودند. با اجراء یک بخشنامه درونی که, زندانیان دستگیر شده ای که, بیشترین فعالیت را در شهر محل تولد خود داشتند باید به شهرستان بازگردانده و محاکمه شوند. بخشی از ما در اول تابستان ۶۶ قبل از محاکمه به شهرستانها منتقل کردند. آنچه داغ از آن سالها همچنان سینه ها را می سوزاند, تسویه خونین و انتقام از زندانیان سیاسی در زندان ها که خوی سیری ناپذیر آیت الله خمینی از کشتار جوانانی است که, زیر بیرق اش قرار نگرفتند و علیه بیداد او داد را فریاد زدند. حکایت می کند

مازندران نزدیک به یکصد اعدام را در زمان شروع کشتار زندانیان سیاسی از تابستان ۶۷ به بعد را در پرونده دارد. ۳۵ و به روایتی ۳۸ تن از آنان در شهر ساری اعدام شدند و مابقی در زندانهای شهر های مازندران. این اسامی ها و اطلاعات از بین خانواده جانبختگان, حضور در مراسم یادمانها, دید و بازدید های خاص در ایام مختلف سال و روایت دردناک شاهدانی ست که با این داغ همچنان زندگی می کنند.

اسامی زندانیان سیاسی که در تابستان ۶۷ و ادامه آن تا پایان سال ۶۷ در مازندران اعدام شدند بشرح زیر می باشد.

۱- گنبد: رضا اسدالهی/ رضا دلاور/

۲- گرگان: علی اکبر ابراهیم پور/...بخشی زاده/...اصغری پور/حسن دنکوب/قنبر دولتی/محمد ابراهیم

- رجبی/طهمورث رحیم نژاد/...رحیمی/علی اصغر عرب طاهری/محسن مهرابی/رضا میرکریمی/عزت الله کیا احمدی/وجی الله کیا احمدی/وحید کیا احمدی/
- ۳- کردکوی: عیسی زرگران/...عسگرپور/اکبر کیا/علی اصغر کیانپور/...کیانی پورزاده/حسین مجاور عقیلی/
- ۴- بندر گز: فیض الله اکبری/کریم ملاحی...۳ بار دستگیری و دو بار در عباس آباد بهشهر زندانی بود/
- ۵ - ساری: بابک نظام زاده/یدالله خادمی/رضا آفرند/احمد تشریفی/احمد غلامی/علی خاورپور/سیدقاسم شهدائی/محمد شریف طبرستانی/احمد عنایت پور/حسین عقیل
- ۶- قائمشهر: خداوردی پناهی/رجب توکلی/مولا جبلی/زهرا روحانی/فریده روحانی/جهانگیر سنجولی/مادر شگری ۶۰ ساله/حسین صارمی/علیرضا ضامنه ای/سید حجت الله عمادی/یزدان غفار رشیدی/محمد مهدی غفاری/خدیجه غلامی/منیژه غلامی/هوشنگ قدمی دیماه ۶۷/محمد قلی پور آذرماه ۶۷/کمال کیا/بهرام گرائیلی/مهدی موسوی/
- ۷ - بابل: رحیم آزاد... اسفند ۶۷/نادر اصغریان/حمید افسری/محمد افسری/سید رضا حجازی/علی حقانی/علی خاورپور/حسین داوودی/محمد ابراهیم داوودی/داوود رسوم جلالی/یوسف رضانی/غلامعلی شاهانی/حسن شریف طبرستانی/احمد شیخ الاسلام زاده/عباس صادق امیری/حسین صباغ/علی عباسی/محمد اسماعیل عبدی/مهدی فرهمند/علی زمان فیروزجانیان/ناصر لطیفی/شعبانعلی محمد علی زاده/مسعود موحدی/جعفر مهیمنی/سید محسن واعظ زاده/جواد وحیدیان/هادی یگانگی/
- ۸ - بابلسر: محمد علی رامش/مهدی روح الله زاده/غلامرضا فرحی/
- ۸- آمل: حمید رضا شاعر... بهمن ماه ۶۷/ناصر شاعر... دیماه ۶۷/...صبوری/احمد عنایت پور/اکبر دستیان/
- ۹- چالوس: نوشهر: فرهاد ابراهیمی نیا/احمد پروره/علی رفیع پور/بهبه عباس زاده/فیض الله کاکاسلستانی/حسین هاشمی/بهرام عاشوری/
- ۱۰ - رامسر: فرهاد صدیق/حسین صفائیان/
- بیست و پنج سال گذشت , از آن روزهای دردانگیز, آنچه بر جای مانده زخمی عمیق که هر روز تازه تر با زبانهای گوناگون از دشواری های زندگی سخن می گویند. هیچ چیز تغییر نکرده است. خاک دردی را در آغوش خویش می پروراند که , صدای خاموش شدگان را می توان از نو شنید و پاسخ داد: نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم.

کاوه بنائی - رم

+++++

برچیده تبرستان از اخبارروز 8-8-2013

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=54549>